

دوست گرامی

سلام

از دقت نظر شما بسیار سپاسگزارم. من نقدهای شما را کاملاً مربوط می دانم، اما به نظرم ادعای مقاله "کذب در کلام و حیاتی" همچنان به قوت خود باقی است.

لب سخن من در آن مقاله این است که صرف وجود گزاره ای کاذب در متن الف به تنهایی نشان نمی دهد که آن متن از جانب خداوند نیست. به بیان دیگر، دو گزاره زیر (برخلاف مدعای رقیب) منطقاً با یکدیگر سازگار است:

(الف) متن الف از جانب خدای عالم مطلق، قادر مطلق، قادر مطلق، و خیر محض است.

(ب) متن الف متضمن گزاره ای کاذب است.

برای نشان دادن سازگاری (الف) و (ب) کافی است وضعیت امور ممکن (ج) وجود داشته باشد که با (الف) و (ب) هر دو سازگار باشد. در آن صورت، منطقاً ثابت می شود که (الف) و (ب) با هم سازگار است، یعنی جهان ممکنی وجود دارد که در آن این دو گزاره صادق است، و بنابراین، بر مبنای صدق (ب) منطقاً نمی توان کذب (الف) را نتیجه گرفت (و این به آن معناست که استدلال رقیب منطقاً نامعتبر است). همانطور که می دانید، برای این منظور امکان منطقی گزاره (ج) و نه لزوماً صدق آن در جهان واقع) وافی به مقصود است.

پیشنهاد من این بود که گزاره زیر می تواند مصداقی از گزاره مورد نظر ما باشد:

(ج) در پاره ای موارد گوینده (در اینجا خداوند) پیام خود را با استفاده از مفروضات و باورهای مخاطبان (در اینجا انسانهای عصر تنزیل وحی) بیان می کند، هر چند که خود لزوماً به آن مفروضات باور ندارد. در این موارد فرض گوینده آن است که محتوای آن پیام در قالب مفروضات مخاطبان به نحو مؤثرتری نزد ایشان مفهوم و مقبول می افتد.

اگر گزاره (ج) صادق باشد، در آن صورت می توان متن الف را هم متضمن گزاره ای کاذب دانست، و هم آن را به خداوند نسبت داد.

اما ظاهراً به نظر شما مشکل اصلی آن است که گزاره (ج) در مورد خداوند صادق نیست. ممکن است حق با شما باشد، اما آنچه شما باید برای آن استدلال کنید این نیست که گزاره (ج) در مورد خداوند کاذب است، بلکه این ادعاست که گزاره (ج) در مورد خداوند ضرورتاً کاذب است. یعنی تحت هیچ شرایطی نمی توان فرض کرد که خداوند برای انتقال پیام مورد نظرش مفروضات قوم در عصر تنزیل وحی را مفروض گرفته باشد. به نظر من دشوار بتوان از عهده این ادعای بسیار گران برآمد.

ظاهراً رکن اصلی استدلال شما مبنی بر کذب ضروری گزاره (ج) این است که "علل یا دلایل برای گنجاندن گزاره های کاذب در میان متن پیام [...] اصولاً ناشی از محدودیت در علم و قدرت است و در مورد خداوند نمی تواند صادق باشد." من مطمئن نیستم که این سخن درست باشد. در مثال من، آنچه وجود گزاره ای کاذب را در متن الزام می کند محدودیت در علم یا قدرت من نیست، بلکه محدودیت در علم و قدرت دوست من است. به بیان دیگر، اشکال در فاعلیت فاعل نیست، در قابلیت قابل است. به تعبیر دیگر، میزان فهم مخاطب گوینده را به بکارگیری گزاره ای کاذب الزام کرده است. البته شما می توانید بپرسید که چرا خداوند میزان فهم و دانش مخاطبان را از آنچه بود بالاتر نبرد. اما کاملاً می توان فرض کرد که خداوند ارتقای دانش و معرفت آدمیان را درباره اموری که بیرون از قلمرو اصلی دین است، در گرو تلاش مختارانه خود ایشان نهاده است. و سخن گفتن در حد فهم و دانش قوم از جمله به معنای رعایت حدود اختیار آدمیان است. مضافاً بر آنکه اگر پیام را بتوان در چارچوب فرهنگ قوم در عصر تنزیل وحی به نحو مؤثری مبادله کرد، در آن صورت می توان به نحو موجهی فرض کرد که لازم نیست خداوند تمهید دیگری برای آن مبادله بیندیشد. البته ممکن است که شما تمام این مدعیات را نامحتمل و باورنکردنی بیابید. اما میزان احتمال یا باورپذیری این مدعیات ربطی به بحث ما ندارد. آنچه به اعتبار منطقی بحث ما مربوط است این است که آیا این ادعاها هرچقدر هم که نامحتمل و باورناکردنی، منطقاً ممکن است یا نه. حقیقت این است که من هیچ دلیلی بر عدم امکان این سناریوها نمی بینم. و اگر امکان منطقی این سناریوها را تصدیق کنیم، در آن صورت گزاره (ج)، ولو نامحتمل و باورناکردنی، منطقاً ممکن است، و اگر این گزاره ممکن باشد، در آن صورت گزاره های (الف) و (ب) نیز به تبع سازگار خواهند بود. و اگر گزاره های (الف) و (ب) سازگار باشند، در آن صورت این ادعا که صرف وجود گزاره ای کاذب در متن الف نشان می دهد که آن متن منشاء الهی ندارد، کاذب خواهد بود.

موارد چهارگانه ای که شما به عنوان دلایل عدم امکان وجود گزاره ای کاذب در متن مقدس آورده اید، در بهترین حالت نشان می دهد که گزاره (ج) نامحتمل است. اما مطلقاً نشان نمی دهد که این گزاره منطقاً ناممکن است. من البته معتقدم که در چارچوب مفروضات الهیات توحیدی می توان پاسخهای خردپسندی برای آن موارد چهارگانه فراهم آورد. اما خواه این کار شدنی باشد خواه نه، اصل ادعای من در مقاله "کذب در کلام الهی" مستقل از آن است. یعنی اعتبار آن مبتنی بر امکان صدق گزاره (ج) است نه میزان احتمال یا صدق آن.

لطفاً مرا همچنان از نکته یابی های خود بهره مند کنید.

با احترام

آرش نراقی

19 اکتبر 2008